



گفت و گو با ۲ رفیق قدیمی و موسفید کرده کوی سلمان
که شهادت، سرنوشت پسرانشان بود

۵۴

همیشه پدر



عکس: نفیسه فرخی/شهرآرا

روایت خاطرات کودکی زهرا سلیمان شاهی
از مجله شهید معقول

وقتی کوچه مرغی سَرزبان ها افتاد

۶



پل هوایی پرتدد غدیر با مشکلاتی مانند
فرسودگی و خاموش بودن آسانسور روبه روست
عبور نایمن از بزرگراه غدیر

۳

بازگشت آزادگان، خاطره پرنگی در ذهن
ساکن محله کوی سلمان به جا گذاشته است
برپا کردن طاق نصرت به دست تازه داماد

۷

شما می‌توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۹۱۳۱۳۲۵ در پیام‌رسان ایتا بفرستید.



● کلاس درس، این بار برای مادران

سه شنبه گذشته، طرح مهرورزی، برای مادران محله سجادیه در مدرسه فاضل الحسینی برگزار شد. در این برنامه برای حدود چهل نفر از مادران دانش‌آموزان، درباره مراقبت و تربیت فرزندانشان در مقابله با اعتیاد و بزهکاری، نکات آموزشی بیان شد. قسمت مفید این برنامه برای مادران، آشنایی آن‌ها با مواد مخدر جدید و در دسترس نوجوانان بود و نکاتی که باید برای دورنگداشتن فرزندشان از این مواد مخدر رعایت کنند.



● یلدای شهدایی در مدرسه محله ما

عطائی‌اشورای اجتماعی محله امیرالمؤمنین (ع) امسال برای ایام شب یلدا برنامه ویژه‌ای داشت. برنامه‌ای با عنوان «یلدای بی پایان شهدایی» که در دبستان شهید جعفری برگزار شد و موضوع آن، تهیه کاردستی و دل‌نوشته و تحقیق درباره شهدای جنگ تحمیلی بود. در این برنامه دانش‌آموزان، بیش از سیصد شهید از سراسر کشور را شناسایی کردند که سالروز شهادتشان در شب یلدا بود و مدرسه را با تصاویر و وصیت‌نامه این شهدا و نقاشی و دل‌نوشته خود تزیین کردند. اجرای نمایش زندگی شهید دفاع مقدس، حسین علی محمدی که تولد و شهادتش در شب یلدا رقم خورده بود، بخش دیگری از این برنامه بود.

● هفته پژوهشی دانش‌آموزان «هاجر»

هفته گذشته مدرسه هاجر ۲ در محله نیزه دو برنامه ویژه برای دانش‌آموزان داشت. اولین برنامه با عنوان «طرح زنگ محله» به نمایشگاه دستاوردهای دانش‌آموزان در حوزه پژوهش و کاردستی اختصاص داشت. این نمایشگاه به مدت سه روز در سالن مدرسه دایر بود. برنامه بعدی نیز بازدید گروهی دانش‌آموزان پایه ششم از پارک موزه علوم زمین بود که آن‌ها را با معادن ایران، نکات زمین‌شناسی، انواع فسیل‌ها و زندگی دایناسورها آشنا کرد.

● کارگاه آماده‌سازی نوجوانان تسهیلگر

کارگاه ارتقای سلامت اجتماعی نوجوانان دختر محله با همکاری شورای اجتماعی محله امیرالمؤمنین (ع)، پایگاه بسیج حجت‌ابن‌الحسن (عج) و مؤسسه «ترنم زندگی» در مسجد امام جعفر صادق (ع) برگزار شد. این برنامه به منظور آشنایی نوجوانان دختر با مشکلات محله، چاره‌جویی و تسهیلگری این معضلات برگزار می‌شود. هدف این است که شرکت‌کنندگان در کلاس به عنوان یک تسهیلگر در پی رفع مشکلات محله باشند.



درخواست برخورد با موتور فروش‌های متخلف

عطائی جلسه پاسخ‌گویی تلفنی مسئولان شهرداری منطقه ۵، روز جمعه با حضور ایوب انتخابی شرق، معاون فنی و اجرایی این منطقه، در مرکز ۱۳۷ برگزار شد. تماس اهالی درباره چند موضوع بود. ابتدا دو شهروند به پارک موتور هادر خیابان شهدای فاطمیه ۲، واقع در محل بازار موتور فروش‌های محله جلایه اعتراض کردند. سپس شهروندی از محله مهرآباد از تلاش‌های پاکبان محله شان قدردانی و در ادامه، تقاضای روکش آسفالت خیابان اصلی مهرآباد را مطرح کرد. همچنین برای گشایش سریع ترادامه مسیر فاز دو بولوار کرامت از شهرداری درخواست کرد با مالکان مساعدت بیشتری شود. شهروند دیگری از محله مهدی آباد هم تقاضای اصلاح شیب خیابان مهدی آباد ۲۰ را مطرح کرد که در بارندگی‌ها گرفتار آب گرفتگی می‌شود.

عزم جدی برای بهداشت عمومی

شهرداری منطقه ۵ در راستای مقابله با مشکلات زیست محیطی ناشی از دیپوی ضایعات در انبارهای غیرمجاز و ارتقای بهداشت عمومی، یازده انبار ضایعات را پلمب کرد. هفته گذشته به دنبال دستور مقام قضایی و با همکاری مرکز بهداشت شماره ۲ مشهد، یازده انبار ضایعات پلمب و هشت تن ضایعات از این اماکن جمع شد. شناسایی این انبارها، اخذ دستور مقام قضایی و همچنین صدور اخطار از مهرماه امسال آغاز شد و هفته گذشته، پلمب این واحدهای غیرمجاز در محدوده بولوار مفتوح شرقی، خیابان عباس آباد و خیابان شهید شیرنژاد در دستور کار قرار گرفت.

شهردار منطقه ۵ مشهد از اجرای هشت رأی قلع بنا توسط مالکان پروژه‌ها در آذر ماه خبر داد. حسن صالحی مفرد با بیان این مطلب گفت: با هدف حفظ حقوق شهر و شهروندان و برخورد با ساخت‌وسازهای غیرمجاز و غیراصولی، هشت مورد قلع بنا که دارای رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ بود، توسط خود مالکان در محدوده بولوار شهید آوینی، بولوار مفتوح شرقی و خیابان شهید رحیمی اجرا شد.

او با اشاره به استمرار برخورد قانونی با تخلفات ساختمانی توضیح داد: همچنین ۸۳ مورد پلمب کارگاه ساختمانی به ثبت رسید و برای ۳۸ ساختمان نیز دستور حکم ورود صادر شد.

شهردار منطقه ۵ تأکید کرد: در مواردی که مالکان یا سازندگان برای ادامه تخلف ساختمانی اصرار بورزند، دستور ورود قضایی از دادسرای ناحیه ۷ مشهد اخذ و اجرا می‌شود.

صالحی مفرد همچنین از صدور و ابلاغ ۱۸۸ اخطاریه توقف عملیات ساختمانی به دلیل ساخت‌وسازهای غیرمجاز و خارج از ضوابط قانونی خبر داد و افزود: علاوه بر این، ۱۶۸ اخطاریه تأمین ایمنی برای ساختمان‌هایی صادر شده که به دلیل شرایط ناایمن، رفع خطر از معابر عمومی داخل و پیرامون پروژه‌های ساختمانی در آن‌ها ضروری بوده است.



شهردار منطقه ۵ از اجرای ۸ رأی قلع بنا از سوی مالکان خبر داد

اجرای قانون توسط خود شهروندان





پل هوایی پرتدد غدیر با مشکلاتی مانند فرسودگی و خاموش بودن آسانسور روبه روست

عبور ناایمن از بزرگراه غدیر



نیکو عقیده پل هوایی روبه روی ایستگاه قطار شهری در بزرگراه غدیر وضعیت مناسبی ندارد؛ آسانسور دو طرف پل مدت هاست که از کار افتاده، سطح پله ها هم در هر دو طرف ساییده شده و از بین رفته است. این موضوع بارها از سوی شهروندان این محدوده در جلسات مختلف با مسئولان مطرح شده است. باتوجه به نزدیکی این سازه به ایستگاه اتوبوس و ایستگاه قطار شهری، پل غدیر از پل های هوایی پرتدد منطقه در محدوده پادگان نیرو هوایی به شمار می رود و روزانه شهروندان بسیاری از آن برای تردد و عبور از بزرگراه استفاده می کنند. این مسئله، اهمیت رسیدگی به این سازه را نشان می دهد.

● پله های لغزنده و آسانسور خاموش

همان طور که شهروندان پیش تر گفته بودند، وضعیت پل چندان مناسب نیست. آسانسورهای هر دو طرف مدت هاست از کار افتاده و عملاً بلا استفاده اند. در نتیجه، تنها راه عبور، پله هاست؛ پله هایی که خودشان مانعی برای تردد امن هستند.

سطح پله ها در هر دو سمت پل از بین رفته و سطحی لغزنده به جامانده است. کافی است لحظه ای حواست نباشد تا احتمال سر خوردن و زمین خوردن بیشتر شود؛ مشکلی که برای سالمندان و کودکان دردسر بیشتری هم ایجاد کرده است.

سارا فاضلی، یکی از شهروندان محله آقامصطفی خمینی، به مشکلات تردد گروه های آسیب پذیر اشاره می کند و می گوید: بارها دیده ام سالمندان برای بالا رفتن از پله ها مشکل دارند و حتی سرمی خورند. برای بچه ها هم خطرناک و استرس آور است. باتوجه به وجود ایستگاه مترو و اتوبوس در نزدیک پل، بسیاری از دانش آموزان برای تردد از این پل استفاده می کنند و روزهای بارانی و برفی اوضاع خیلی سخت تر می شود. ربابه باز محمدی، یکی دیگر از ساکنان محله آقامصطفی خمینی، هم به موضوع آسانسور اشاره می کند و می گوید: باتوجه به جمعیت سالمندی که در محله های اطراف، مثل آقامصطفی خمینی زندگی می کنند، وجود آسانسور واقعاً ضروری است. اما من اصلاً یاد نمی آید این آسانسور زمانی درست کار کرده باشد! همیشه خراب است.

● ترمیم سطحی، راه حل نیست

مشکل پل هوایی غدیر فقط به پله ها و آسانسورها ختم نمی شود. هنگام عبور از بالای پل، اولین چیزی که توجه را جلب می کند، صدای ناخوشایندی است که با هر قدم بلند می شود؛ صدایی که حس ناامنی را به رهگذران منتقل می کند. کف پل از صفحه های فلزی پوشیده شده اما در برخی نقاط، این صفحات پاره شده و زنگ زده است. باز محمدی در توضیح این وضعیت می گوید: معمولاً شهرداری می آید و فقط روی این

پارگی های یک صفحه جدید می گذارد. انگار این صفحات را به هم پینه می کنند. ولی بعد از مدتی دوباره خراب می شود و مشکل از نو برمی گردد. بررسی وضعیت پل نشان می دهد که رسیدگی های بیشتر جنبه موقتی داشته و به جای رفع ریشه ای مشکل، تنها ترمیم های سطحی انجام شده است؛ ترمیم هایی که دوام چندانی ندارند و خیلی زود، نشانه های فرسودگی دوباره خودشان را نشان می دهند.

● وعده رسیدگی از هفته آینده

برای پیگیری وضعیت پل هوایی روبه روی مترو غدیر، بار رئیس ناحیه یک شهرداری منطقه ۶ مشهد، گفت و گو می کنیم. سید مجید پورحسینی در ابتدا با اشاره به وضعیت پل های هوایی این محدوده می گوید: خرابی آسانسور ها یکی از گزارش های پرتکراری است که از سوی شهروندان دریافت می شود؛ موضوعی که به فرسودگی سریع تجهیزات برقی و نیاز مداوم آن ها به تعمیر و نگهداری برمی گردد. پورحسینی با بیان اینکه مشکل تنها به پل هوایی غدیر محدود نمی شود، می افزاید: متأسفانه به دلیل شرایط موجود مثل نوسانات برق، لوازم برقی آسانسور ها خیلی زود خراب می شوند و از طرفی، سرعت تجهیزات و آسیب هایی که برخی افراد، از جمله کارتن خواب ها، به این وسایل وارد می کنند، روند نگهداری را دشوارتر کرده است. رئیس ناحیه یک شهرداری منطقه ۶ مشهد از آغاز اقدامات اجرایی برای سامان دهی این پل خبر می دهد و می گوید: به تازگی پیمانکار مربوطه انتخاب شده است و در حال عقد قرارداد هستیم. طبق برنامه ریزی انجام شده، از هفته آینده، رسیدگی به پل های هوایی این محدوده، از جمله پل مقابل مترو غدیر، آغاز می شود.

پورحسینی درباره جزئیات این اقدامات می افزاید: قرار است پس از بررسی دقیق، حفاظ ها دوباره چفت و بست شوند، وضعیت پله ها سامان دهی شود و آسانسور نیز به طور کامل تعمیر و راه اندازی شود. تلاش ما این است که همه مشکلات موجود به صورت یک جابر طرف شود تا شهروندان بتوانند با ایمنی و آرامش بیشتری از پل استفاده کنند.

پیشگیری از آب گرفتگی

در پی بارندگی های اخیر، عملیات شست و شوی مکانیزه ولای روبی کانال آب های سطحی در منطقه ۶ توسط عوامل خدمات شهری در حال اجراست. این اقدام با هدف افزایش ظرفیت کانال ها، پیشگیری از آب گرفتگی معابر و ارتقای ایمنی تردد شهروندان اجرا شده است و تاپاک سازی کامل مسیر ها ادامه خواهد داشت.

برق انداختن تابلوهای راهنمایی و رانندگی

در پی بارندگی های اخیر و به منظور ارتقای ایمنی تردد در معابر شهری، عملیات شست و شوی و نظافت تابلو ها و علائم راهنمایی و رانندگی از سوی نیرو های خدمات شهری منطقه ۶ انجام شد. این اقدام با هدف افزایش وضوح دید تابلو ها و تسهیل در هدایت رانندگان صورت گرفت تا شهروندان با دید بهتر و ایمنی بیشتر در معابر تردد کنند.

خیرخواهی دوام ثامنیه

هفته گذشته، هیئت دوام ثامن با حضور و مشارکت اعضای داوطلب و اکانش اضطرابی محلات مناطق ۶، ۱۰ و ۱۲، برنامه ای حمایتی با هدف کمک رسانی به خانواده های کم برخوردار برگزار کرد. در این طرح، بسته های معیشتی میان خانواده های نیازمند توزیع شد تا جلوه ای از همدلی، نوع دوستی و مسئولیت پذیری اجتماعی به نمایش گذاشته شود.



شهرآرامحله همچنان پیگیر وضعیت نامناسب خیابان شهید ثابتی در محله موعود است

چند قدم مانده تا آسفالت



نیکو عقیده شهردارمسال، گزارشی درباره وضعیت نامناسب آسفالت خیابان شهید ثابتی در محله موعود تهیه کردیم؛ گزارشی که در آن، اهالی این محدوده از شرایط نامطلوب خیابان اصلی و کوچه های فرعی گفتند و اجرای طرح اگوراییکی از دلایل اصلی تخریب آسفالت دانستند. به گفته ساکنان، پس از اجرای این طرح، مرمت اصولی انجام نشده، سطح کوچه ها پر از چاله و دست انداز باقی مانده و باعث آب گرفتگی و تشدید مشکلات تردد شده است.

در همان مقطع، رئیس اداره فنی و عمران منطقه، اجرای روکش آسفالت را منوط به پایان پروژه طرح اگوا اعلام کرد و وعده داد که حداکثر ظرف یک ماه، عملیات مرمت و آسفالت انجام شود.

بر اساس آخرین بررسی ها، اجرای طرح اگودر حاشیه اصلی خیابان شهید ثابتی به پایان رسیده است. اما کوچه های فرعی همچنان بلا تکلیف مانده اند.

در این باره با پیگیری مجدد شهرآرامحله، معاون اجرایی منطقه ۶ شهرداری مشهد گفت: به زودی روکش آسفالت سراسری در خیابان اصلی شهید ثابتی انجام خواهد شد. و حیدنوروزی با اشاره به دلایل تأخیر در آسفالت ریزی توضیح داد: تأخیر مابه دلیل تأخیر در اجرای پروژه اگوبود. به زودی عملیات روکش آسفالت را آغاز می کنیم.





نام: شهید غلامحسین باغی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۵/۱

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱/۲۴

محل شهادت: شریانی



داستان جلد

گفت و گو با ۲ رفیق قدیمی و
که شهادت، سرنوشت

همیشه



رزمند ه شانزده ساله

شهید غلامحسین باغی، اولین بار شانزده ساله بود که راهی جبهه شد؛ البته هنوز به سن قانونی نرسیده بود و او نیز از همان روش معروف دیگر نو جوان های علاقه مند استفاده کرده بود. حاج قنبر ماجرا را این گونه تعریف می کند: «شانزده ساله که بود، گفت بابا می خواهم بروم جبهه. گفتم سنت کم است و قبولت نمی کنند. خندید و گفت تقلب می کنیم و شناسنامه را بزرگتر می گیریم. چند تا از دوستانم همین کار را کرده اند.» غلامحسین هم زمان با دوران حضور در جبهه، درسش را هم می خواند که خبر مجروحیتش به گوش خانواده رسید؛ سال اول که رفت به جبهه، مجروح شد. او را به تهران منتقل کردند و یکی از رفیقانم دنبالش رفتیم تا او را برگردانیم. انگشت شستش قطع شده بود. آوردیمش مشهد تا اینکه حالش بهتر شد.»

فقط محض رضای خدا

غلامحسین بیشتر تشنه رفتن شده بود. مثل خیلی از هم سن و سال هایش که طعم معنویت جبهه را چشیده بودند و دلشان برای دوباره رفتن پرمی کشید؛ «اول هجده سالگی اش بود. روز اول مدرسه بود که خودم با ماشینم او را به مدرسه رساندم. تا از ماشین پیاده شد، گفت بابا یک چیزی بگویم؟ گفتم بگو بابا جان! گفت دعوائی کنی؟ به شوخی گفتم بخواهم هم زورم به تو نمی رسد. پسر جان.»

حاج قنبر تا آن لحظه نمی دانست چه خبر است که غلامحسین گفت: «بابا اگر اجازه بدی، می خواهم بروم جبهه.» پدر فقط سؤال کرد: «خب درس چه؟» که پسر با اطمینان خاطر جواب داد: «مثل پارسال. هم جبهه می روم و هم درس می خوانم.» تا این جمله از زبان پسر شنیده شد، پدر گفت: «باشد؛ ولی من دو شرط دارم. اگر آن ها را قبول کنی، حرفی ندارم.» پسر با اشتیاق و بدون هیچ تأملی گفت: «هر شرطی باشد قبول!» حاج قنبر شرطی گذاشت که انگار غلامحسین از قبل آن را در دل پذیرفته بود: «اولین شرطم رضایت مادر است. گفتنش برایم سخت است و او را خودت باید راضی کنی. دوم اینکه اگر می روی فقط محض رضای خدا برو.» حاج قنبر به اینجاکه می رسد، جمله ماندگار پسرش را چند بار برای مامور می کند: «باشد. فقط محض رضای خدایم روم.» این جمله در حافظه حاج قنبر به خوبی مانده است.

می پرسیم: «خب بعدش چه شد؟! هیچ! رضایت دادم. وقتی این جمله را گفت، انگار صبر و دوام در دل جای گرفت. بعد هم رویه مایه می گویید: وقتی کاری محض رضای خدا باشد، کم ندارد. دارد؟! اما ما هیچ و او از این جمله که عمق آن را در چهره و کلام حاج قنبر می توانیم به وضوح ببینیم، جواب می دهیم: نه، قطعاً ندارد.»

انگار حاج قنبر این جمله را زندگی می کند؛ ادامه می دهد: مثل شما که آمده اید اینجا و اگر محض رضای خدا عکس من و این پیرمرد را می گیرید، قطعاً چیزی کم ندارد.

پدر بزرگ ۱۷ ساله

حاج قنبر باغی که اصالتاً اهل فریمان است و سال ۱۳۳۷ به مشهد پا گذاشته، از آن پدر بزرگ های خوش خنده به نظر می رسد که حرف زدن با او، آدم را خسته که نمی کند. سر ذوق هم می آورد. وقتی از او می خواهیم برای عکس جلد، کنار دوست و همسایه قدیمی اش، نیاز درختی بایستد و قاب عکس فرزند شهیدش را در دست بگیرد، به قاب عکس دیگر اشاره می کند و رویه حاج حسین می گوید: «جوان! قاب عکس این پیرمرد را بگیر تا ز ما یک عکس خوب بگیرند.»

کمی طول می کشد تا با ادبیات حاج قنبر آشنا شویم. تازه می فهمیم منظورش از پیرمرد، پسرش، شهید غلامحسین باغی است که توی قاب عکس، جا خوش کرده و بالبلند به دوربین نگاه می کند. حاج قنبر، گوش هایش سنگین است و باید با صدای بلند با او صحبت کنیم. وقتی سنش را از او می پرسیم، با ته لهجه مشهدی و فریمانی که دارد، می گوید: «من هنوز هفده ساله ام.» چشمانمان گرد که می شود و لبخند به لبمان می نشیند. ادامه می دهد: «می خندی دختر جان! خب من سال ۱۳۱۷ به دنیا آمدم و متولد مرداد ماه هستم و هنوز سنی ندارم و جوانم.»

در همین میان، دستی به روی قاب عکس فرزندش می کشد و به آن اشاره می کند: «این پیرمرد است. ماکه هنوز جوانیم.» و می خندد.

از کجای ما چرا بگویم؟

از حاج قنبر می خواهیم کمی از پسرش برایمان بگوید. تا این جمله را می شنود، انگار سخت ترین سؤال عالم را از او پرسیده ایم: «از کجای ما چرا بگویم؟» وی معطلی ادامه می دهد: «با همه مهربان بود؛ فامیل، دوست، قوم و خویش، با همه.»

برای یکی مثل حاج قنبر که از میان سه پسر که خدا به او داده، تنها غلامحسینش زنده مانده و همان را هم در جوانی از دست داده است، تحملش باید سخت باشد؛ اما برخلاف تصور ما، خیلی راحت تر از آنچه فکرش را می کردیم، کنار آمده است: «آن قدر با من رفیق بود که موقع وعده های غذایی، می گفت من می روم بازار پیش بابا، آنجا غذا بخورم.» حاج قنبر خیلی دقیق نمی تواند به ما از پسرش بگوید و حافظه اش یاری نمی کند. با این حال بعضی خاطرات خوب یادش مانده است: «غلامحسین درسش خیلی خوب بود. اسم مدرسه اش را یادم نمی آید؛ فقط می دانم سمت چهارراه سیلو بود.»

حاج قنبر، از همان ابتدا که به مشهد آمده بود، به خوار بار فروشی مشغول بود و بعدها خودش توانست مغازه ای اجاره کند که گاهی غلامحسین هم به کمکش می آمد: «یک مغازه خوار بار فروشی در کوی طلاب داشتم. غلامحسین وقتی که سیزده چهارده ساله بود، هر وقت می توانست، می آمد مغازه و کمکم می کرد.»

مریم دهقان / با معرفی آقای طیبی که از قدیمی ها و معتمد محله است، به سراغشان می رویم. دو پدر که موی سپید کرده اند، نزدیک به پنجاه سال است با هم رفیق اند و در محله کوی سلمان سال هاست همسایه اند. هنوز انقلاب نشده بود که در این محله ساکن شدند، ازدواج کردند، خانه خریدند و فرزندانشان متولد شدند. از حاج قنبر باغی و نیاز درختی معروف به حسین درخشان حرف می زنیم که حالا نزدیک به هشتاد سال سن و هر دو در یک موضوع، وجه اشتراک دارند: هر دو سال هاست عزیزی را از دست داده اند؛ عزیزی رشید، جوان و خوش اخلاق و مهربان که روزی از در خانه رفت و فقط خبرش



اعزام شدند. وقتی پسر خواست به جبهه برود، یک لحظه هم تردید نکردم؛ زیرا خودش به انقلاب و امام خمینی (ره) علاقه داشت.

این پدر هشتادساله هم دلیل تردید نداشتنش را جمله طلایی پسرش می داند: «وقتی از پسر پرسیدم چرا می خواهی بروی، گفت اسلام به خون ما احتیاج دارد».

بازی بالات های محله!

حافظه حاج حسین هم یاری نمی کند که خاطرات دقیقی از پسرش به ما بگوید، اما حین گفت و گو، انگار حرف مهمی یادش آمده باشد دستش را بالای می آورد و می خواهد خاطره جالبی از علی اکبر تعریف کند: «در محله ما اراذل و اوباش جوانی هم بودند. من به عنوان فرمانده پایگاه مسجد، مأمور حفظ امنیت محله هم بودم و گاهی گشت می زدیم».

حاج حسین در یکی از گشت زنی هایش به مدرسه انقلاب در محله می رسد و می بیند که چند نوجوان که سرووضع مناسبی ندارند مشغول بازی فوتبال هستند. او بدون اینکه علی اکبر را در میان آن جمع ببیند، به سمتشان می رود تا پراکنده شان کند. اما پسرش به سمتش می آید و می گوید «بابا! چرا این کار را کردی؟ من می خواستم این هارا به مسجد و نماز جماعت بکشانم». علی اکبر می خواست لات های جوان محله را با بازی و فوتبال به سمت فعالیت های مسجدی جذب کند.

ذره ای ناراحت نیستم

حاج حسین همان زمان هم برای اعزام فرزندش، کم، حرف نشنید: «همه می گفتند درست نیست که تنها پسر را بفرستی به جبهه ولی من می گفتم وقتی خودت می خواهی، من چه کاره ام!».

شهید علی اکبر در خشی، اسفند سال ۶۴ در شانزده سالگی عازم جبهه شد و یکی دوماه بعد، خبر شهادتش به خانواده اش رسید؛ بالین حال، پدرش هنوز بعد از گذشت چهل سال از آن تاریخ، ذره ای پشیمان نیست: «چرا باید ناراحت باشم؟ پسرم فقط یک دلیل برای رفتن داشت و آن هم حمایت از اسلام و امام بود. روی حرفش هم محکم ایستاده بود و بالاخره خودش را فدای اسلام کرد. امروز که مادر آسایشیم، به خاطر خون شهداست».

پسر به جای پدر

نیاز در خشی معروف به حسین درخشان، پدر شهید علی اکبر در خشی است که او هم در هفده سالگی، پایه مشهد گذاشت. با آنکه هم سن و سال حاج قنبر است، برای راه رفتن از عصا کمک می گیرد. حاج قنبر دائم به شوخی، حاج حسین را «پیرمرد» صدا می زند و با اشاره به او می گوید: من هنوز جوانم! او پیر شده است.

آقا حسین هم از همان ابتدا که پا به مشهد گذاشت، به محله کوی سلمان آمد و بعد از مدت کوتاهی، ازدواج کرد و خانه دار شد: «وقتی تازه به مشهد آمده بودم، در همین محله، حسین آباد مشغول کار کشاورزی شدم. آن زمان این محلات، همه زمین و باغ بود. بعد از مدتی هم زمستان ها در کوچه چهارباغ، در مغازه خواربار فروشی باروزی ۲۵ قران شاگردی می کردم».

در گفت و گو با حاج حسین، زمان را جلوتر می آوریم تا از پسرش بر ایمان بگوید: «من آن زمان ۳۵ سال داشتم و خدا تا آن موقع همان یک پسر را به ما داده بود. علی اکبر، پسر اولم و نور چشم من و مادرش بود».

در خشی که خودش سابقه حضور در جبهه غرب را دارد، بعد از پنج ماه وقتی به خانه برگشت، دیگر به منطقه نرفت و خدمتش را جور دیگری ادامه داد: «پسر آن موقع شانزده سال بیشتر نداشت. وقتی برگشتم و دوباره حرف رفتن به جبهه پیش آمد، علی اکبر مانع رفتنم شد». علی اکبر حرفی به پدرش می زند که پدر جوابی برای گفتن نداشته است: «بابا! تو باید خانه و زندگی ات را جمع کنی و من به جای شما به جبهه بروم».

اسلام به خون ما احتیاج دارد

حاج حسین هنگام انقلاب هم جوانی فعال و مبارز بود. بعد از سال ۵۷ فعالیت های او ادامه یافت و به عنوان فرمانده پایگاه تنها مسجد محله خدمت می کرد: «فرمانده پایگاه مسجد امام حسن مجتبی (ع) بودم و امضای برگه اعزام افرادی که می خواستند به جبهه بروند، به عهده من بود».

برگه اعزام تنها پسرش را هم خودش باید امضا می کرد و به گفته حاج حسین، این کار اصلا برایش سخت نبود: «با امضای من خیلی از پسر ها و جوان های محله به جبهه

موسفید کرده کوی سلمان
ش پسرانشان بود

پدر



آمد، نه خودش.

دو نوجوان شانزده و هجده ساله که برای رضای خدا، با جان و اعتقادشان پادشاه انقلاب گذاشتند تا از خاک وطن و آرمان های نظام دفاع کنند: پسرانی که نزدیک به چهل سال از رفتنشان می گذرد و دیگر نیستند تا روز پدر که از راه می رسد، در خانه را بزنند و با گل و شیرینی به دیدارشان بروند؛ بلکه این پدران هستند که برای تازه شدن یک دیدار پدر پسری، به سراغشان در بهشت رضا (ع) می روند. ما هم به بهانه نزدیک شدن روز پدر، به سراغشان رفتیم تا از رابطه پدر پسری شان بشنویم.

نام: شهید علی اکبر در خشی

تاریخ تولد: ۱۳۴۹/۲/۲

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۲/۲۸

محل شهادت: حاج عمران



روایت خاطرات کودکی زهرا سلیمان شاهی از محله شهید معقول

وقتی «کوچه مرغی» سرزبان ها افتاد

محله گردی

ایستگاه
اول

نیکو عقیده همه خاطرات کودکی زهرا خانم به کوچه پس کوچه های این محله گره خورده است. هر قدمی که با او برمی داریم، خاطره ای در ذهنش زنده می شود. شاید همین خاطره هاست که تا این حد، او را به اینجادل بسته نگه داشته. پدرش عطر فروش محله بوده و مادرش، همسایه ای مهربان برای همه اهالی. زهرا سلیمان شاهی امروز عضو شورای اجتماعی محله شهید معقول است؛ زنی که هنوز در همان خیابان کودکی اش، خیابان شهید موسوی نژاد، زندگی می کند و برای آبادانی محله ای که با آن بزرگ شده، دست از تلاش برنداشته است.



در ابتدای خیابان موسوی نژاد، جایی که امروز بانک صادرات قرار دارد، تا حدود بیست سال پیش، بزرگ ترین گرمابه این محله قرار داشت و خیلی ها خیابان موسوی نژاد را به اسم «کوچه حمام» می شناختند. مادرم دستم را می گرفت و با هم به گرمابه می آمدیم.

ایستگاه
دوم

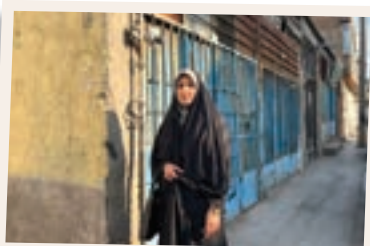
قدیمی ترین نانوائی این خیابان را حاجی اعلمی می گرداند و نان های گرد عراقی می پخت. نانوائی هنوز هم هست، اما حالا نانوائی دیگری آن را دست گرفته است. من و دیگر بچه های محله مدت ها در صف نان می ایستادیم. گاهی باد خترهای همسایه کنار خیابان یک قل دو قل بازی می کردیم تا نوبتمان برسد.

ایستگاه
سومایستگاه
چهارم

خانه ما در پرجمعیت ترین کوچه محله قرار داشت؛ کوچه شهید موسوی نژاد ۲۴ که آن زمان همه آن را به اسم «میلان ۱۲» می شناختند. خانه مان در انتهای میلان، کنار یک باغ بزرگ قرار داشت. عصرها کار ما بچه ها بازی کردن کنار در چوبی باغ بود. دخترها خاله بازی می کردند و پسرها بایلخمون به سمت گنجشک ها نشانه می رفتند.

ایستگاه
پنجم

در کوچه پس کوچه ها گرمابه های دیگری هم وجود داشت. یکی از آن ها در کوچه شهید موسوی نژاد یک بود؛ گرمابه ای کوچک که گاهی به آن می رفتیم. ورودی اش پله می خورد و باید چند قدم پایین می رفتی تا به فضای گرم و بخار گرفته حمام برسی.

ایستگاه
ششم

اینجا از همان سال های دور مثل حالا کوچه بازار بود و مرکز خرید. هر چه می خواستی پیدا می شد؛ مثلاً در شهید موسوی نژاد ۹، جایی که حالا یک مغازه محصولات فرهنگی است، دکانی پر از کالاهای خارجی و خوراکی های جدید و جالب برای بچه ها بود. هفت سالم که بود، با خواهرها و برادرهایم از این مغازه شکلات های شیرین خوشمزه می خریدیم.

کوچه موسوی نژاد یک به «کوچه مرغی» معروف بود؛ چون اولین مرغ فروش محله اینجا زندگی می کرد. بعدها مرغ فروش های دیگری هم به این کوچه آمدند و کم کم اسمش بیشتر سرزبان ها افتاد، اما حالا دیگر اثری از آن حال و هوانیست. با پدرم به این کوچه می آمدیم؛ مرغ فروش درست وسط کوچه، مرغ را جلو چشممان ذبح می کرد.





صندوق
خاطرات

بازگشت آزادگان، خاطره پررنگی در ذهن ساکن محله کوی سلمان به جا گذاشته است

برپا کردن طاق نصرت به دست تازه داماد

سید محمد عطایی تازه داماد بود و با همسرش در خانه ای نقلی در محله کوی سلمان فعلی زندگی می کرد. آن زمان یعنی تابستان سال ۱۳۶۹ اولین اسرای ایرانی از دست رژیم بعثی عراق آزاد شده بودند و قرار بود چند نفری از جوانان این محله هم به وطن بازگردند. برای همین ناصر نیکویی، فرش زیرپایش را جمع کرد و روی طاق نصرت اجاره ای انداخت و چشم انتظار ورود آزادگان هم محلی شد.

تنها قالی مان روی طاق نصرت

ناصر آقا متولد ۱۳۴۱ در محدوده همین محله است و از سال ۱۳۵۷ که ازدواج کرده در کوچه شهید طهان طرقي سکونت دارد. او در این سال ها رابطه ای عمیق و صمیمانه با همسایه ها و هم محلی ها برقرار کرده است. ارتباط خوبی که در سال های ابتدایی انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس ریشه دارد. خاطرات شیرین او بیشتر از همه به روزهای تابستان سال ۱۳۶۹ برمی گردد، زمانی که قرار بود هم محلی های آزاده به وطن بازگردند. او تعریف می کند: زمان بازگشت آزادگان، محله حال و هوای دیگری داشت. من و همسر من که تازه ازدواج کرده بودیم، تنها یک قالی در خانه داشتیم. یادم است که رفتم و طاق نصرت اجاره کردم و بالامپ های رنگی تزئینش کردم. همان یک قالی مان را هم از زیر پایمان جمع کردم و روی طاق انداختم. او روی پله های طاق هم عکس شهدا و

رزمندگان، تابلو «وان یکاد»، و گلدان های شمعدانی گذاشت.

فرورفتن سقف پیکان زرد قناری

زمان دقیق بازگشت اسرا معلوم نبوده و دائم امروز و فردا می شده است. برای همین طاق نصرت پا برجا بوده است. اول از همه طاق را برای آزادی هم محلی شان، محمد تن زن، برپا کردند که ۱۰ سال در اسارت و دور از وطن بود. ناصر آقا تعریف می کند: محمد آمد و با استقبال خوب هم محلی ها روبه روشد. چند روز بعد هم محسن شاکری بعد از سه سال اسارت آزاد شد و به وطن

برگشت. محسن شاکری را با یک پیکان زرد قناری به محله آوردند. جمعیت خیلی زیاد بود و برای اینکه همه او را ببینند، حلقه گل را گردنش انداختند و بالای سقف پیکان ایستاد. ناصر آقا تعریف می کند که چند نفری هم کنار محسن روی سقف ایستاده بودند؛ برای همین سقف پیکان، وزنشان را تحمل نکرد و مثل یک فرغون داخل رفت. می گوید: مراسم که از هیاهو افتاد، راننده آمد و خسارت خواست. من و علی اکبر طهان، خود مان پول گذاشتیم و از چند نفری هم کمک گرفتیم تا پول صافکاری سقف جور شد.

نگهبانی از طاق نصرت

همین که می خواستند طاق نصرت را جمع کنند، مرحوم زکریا قادری، پدر عزیز، آمد و به آن ها گفت که اگر امکان دارد طاق نصرت را یک هفته دیگر نگه دارند، چون پسر او هم قرار است به خانه برگردد. ناصر آقا که تا آن موقع کرایه طاق نصرت را می داد، باز هم قبول کرد؛ او تعریف می کند: قبول کردم، اما نگران فرش و وسایل بودم که میادایه سرقت برود یا خراب شود. وقتی به مرحوم قادری گفتم، او گفت، قوم و خویشان خود مان از روستا می آیند و شب ها کنار این طاق می خوابند تا مواظبش باشند. در عمل اما یک شب آمدند و شب های بعد خودم کنار طاق در پیاده رو خوابیدم. این داستان ادامه داشت و تا یک ماه قالی مان روی طاق نصرت ماند و برای استقبال از اسرا استفاده شد.



نوجوان محله آقامصطفی خمینی از کودکی کنار دست پدرش مهارت آموخت

آشپز ۱۷ ساله محله



امید محله

● شنیده ایم علاوه بر مغازه، در

مسجد هم آشپزی می کنی.

سال گذشته به پیشنهاد اهالی، آشپز مسجد شدم. پنجشنبه شب ها در طبقه بالای مسجد غذا می پزم. معمولاً چنین شب هایی، شاگردم در مغازه می ماند و به امور می رسد و خودم برای هیئت، دیگ بار می گذارم.

● چه روزهایی در سال کارت سنگین تر می شود؟

در مناسبت هایی مثل محرم یا دهه آخر صفر، کار خیلی سنگین می شود. این مواقع، بعضی شب ها شاید فقط دو سه ساعت، آن هم کف آشپزخانه می خوابم و دوباره بیدار می شوم تا برای اهالی و زائران غذا بپزم.

● به نظر خودت راز یک آشپزی خوب چیست؟

صبوری. اگر عجله داشته باشی و بدون حوصله آشپزی کنی، نتیجه خوب نمی شود. باید بگذاری مواد، مسیر پختشان را کامل طی کنند. از طرفی، باید به کارت عشق داشته باشی؛ علاقه ای که مستقیم روی مزه غذا تأثیر می گذارد.

● غیر از آشپزی، مهارت دیگری هم داری؟

بله. تا چند سال پیش، کشتی تمرین می کردم و به کلاس های این رشته ورزشی می رفتم. چند مدال استانی هم گرفتم، اما کم کم درگیر کار شدم و مجبور شدم کشتی را کنار بگذارم.

● برای آینده چه هدفی داری؟

دوست دارم به یک آشپز مطرح در شهر و حتی کشور تبدیل شوم و آشپزخانه ها و رستوران های بیشتری راه بیندازم. هدفم این است که قبل از بیست و پنج سالگی، خانه و ماشین خودم را داشته باشم.

● اولین کاری که در زمینه آشپزی یاد

گرفتی، چه بود؟

برنج دم کردن؛ کاری که اصلاً هم ساده نبود. یادم است چند بار برنج ها شفته شد و سر همین هم دعوا می کردند. اما کم کم راهش را یاد گرفتم و بعد از آن، بقیه مهارت های یکی به دست آمد.

● چطور شد که کبابی خودت را

راه انداختی؟

درآمد شاگردی ام را جمع کردم و دو سال پیش، با کمک پدرم در محله خود مان، خیابان عمار یاسر، کبابی خودم را راه انداختم. خودم فکر می کنم در پخت کباب نسبت به غذاهای دیگر مهارت بیشتری دارم و مشتری ها نیز همین را می گویند. همین باز خورد ها باعث شد تصمیم بگیرم جدی تر وارد کار کباب شوم.



نیکو عقیده | محمد عرفان صابری هفده سال

بیشتر ندارد. اما تجربیات زیادی در حوزه آشپزی دارد. او کنار پدر و عمو هایش که آشپز بودند، رشد کرد و خیلی زود بافضای کار و مسئولیت های این حرفه آشنا شد. آشپزی برای عرفان فقط یک علاقه ساده نبوده است؛ او آرام آرام در محیط کار، این مهارت را کسب کرد و حالا از طریق آن زندگی اش را می چرخاند. یکی دوسالی می شود که عرفان، کبابی خودش را در محله راه انداخته و به درآمد رسیده است. علاوه بر این، در مسجد محله آشپزی می کند و در مناسبت های مختلف، برای مردم غذا می پزد؛ این فعالیت ها نشان می دهد مسیر کاری عرفان فقط به کسب درآمد ختم نشده است و دلش می خواهد در فعالیت های جمعی محله آقامصطفی خمینی هم مشارکت داشته باشد.

● چه زمانی آشپزی را شروع کردی؟

از کودکی. کنار پدر و عمو هایم آشپزی را یاد گرفتم. آن ها در محله محمد آباد آشپزخانه داشتند و من بیشتر وقتم را همان جا می گذراندم. کنار دست بزرگ ترها می ایستادم و تماشا می کردم تا همه چیز را یاد بگیرم.

● اولین کارهایی که در آشپزخانه به

تو می سپردند چه بود؟

اوایل فقط ظرف می شستم و میزها را تمیز می کردم. کارهایی ساده بود. اما کم کم که اعتمادشان جلب شد، مسئولیت های بیشتری به من دادند.

چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، اروند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیرودی، شهیدرستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌یست، شهیدرجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجادیه، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین^(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه



معصومه خسروی، یکی از بانوان محله امیرالمؤمنین^(ع) که مقام دوم مسابقه رابه دست آورده است، درباره احساس خود می‌گوید: خیلی خوشحالم که چنین تجربه‌ای رابه دست آوردم. تا حالا فوتبال روی میز بازی نکرده بودم و حالا که در اولین تجربه برنده شده‌ام، به خودم افتخار می‌کنم و از مسئولان برگزاری این رویداد تشکر می‌کنم.



کبری مرادی، ساکن انتهای بولوار شهید آوینی، پنجاه‌واندی سال دارد. اواز نفرات برتر مسابقه است و با سرزندگی می‌گوید: هرچند وقت یک بار به این سالن می‌آیم و در مسابقات و دوره‌های ورزشی شرکت می‌کنم. از نگاه برخی افراد، این جور ورزش‌ها برای من که سن و سالم کم نیست، باید خجالت‌آور باشد؛ اما من ورزش را دوست دارم و به نظرم سن و سال نمی‌شناسد.

بانوان گلشهری برای اولین بار در استان خراسان رضوی در رشته فوتبال رومیزی مسابقه دادند

بازی، سرگرمی و رقابت

مرضیه میرزاپور در سالن ورزشی مدافعان حرم، چندمیز برای بازی فوتبال دستی گذاشته‌اند تعدادی از خانم‌ها دور آن‌ها جمع شده‌اند و مشغول بازی هستند. حدود هفتاد نفر شرکت‌کننده به همراه دوازده مربی از محله‌های مختلف منطقه ۵ در این مسابقات شرکت کرده‌اند و همین امروز، پنجشنبه، قرار است طبق نظر داوران، از ۱۰ نفر برگزیده این رقابت‌ها قهرمانی شود. این برنامه ذیل چهارمین المپیاد ورزشی بانوان مشهد با نام «شهربانو» برگزار می‌شود. البته برای نخستین بار است که مسابقات فوتبال رومیزی بانوان در استان خراسان رضوی برپا می‌شود؛ مسابقاتی شاد و مفرح که معاونت فرهنگی و اجتماعی با همکاری و ویژه کارشناس تربیت بدنی بانوان شهرداری منطقه ۵ برگزاری آن را برعهده دارد.



پرنیا خیامی، یکی از نوجوانان محله حسین‌آباد که دوستدار ورزش است، می‌گوید: با اینکه رتبه نیاوردم، این مسابقه در روحیه‌ام تأثیر مثبتی داشت و اگر بخواهم به این برنامه از ۱۰ نمره امتیاز بدهم، ۱۰ رأی انتخاب می‌کنم.



عکس: مرضیه میرزاپور/شهرآرا

طاہره خانی که در مرحله اول مسابقه، نفر اول شده است، پرشور و با خوشحالی می‌گوید: برپایی این مسابقات برای منطقه ما اقدام قشنگی بود و نکته مثبت این قبیل برنامه‌ها آشنایی و دوستی خانم‌های فعال محله با یکدیگر است.